

## مرتضی یوسف زاده - رئیس شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

### اشخاصی که مخالف اهداف قانونی تشکیلات رفتار می کنند حذف شوند

از سال ۱۳۵۲ شروع به کار قضایی نموده و دارای دکترای حقوق می باشد.

دیدگاه خود را در خصوص مدیریت در مجتمع های قضایی بیان فرمائید؟

تقسیم کار، اداره کارکنان، ایجاد هماهنگی بین شعب، نظارت بر حسن جریان کارها، تمیز اشخاص صالح از غیر صالح، اصلاح یا حذف اشخاص که مخالف اهداف قانونی تشکیلات رفتار می کنند. قدردانی از اشخاصی که حداکثر سعی خود را در انجام وظیفه می کنند. استفاده از امکانات و فرصتها برای بهبود محیط و شرایط کار و ارتقاء کیفی و کمی و رسیدگی به وضعیت شخصی کارکنان مجموعه و رفع گرفتاریهای کارکنان در حدود مقدور است.

نقاط ضعف مدیریت در دادگاههای تجدیدنظر چیست؟

نقاط قوت مدیریت تلاش در راه انجام وظایف مذکور و نقاط ضعف مدیریت بی توجهی به اهداف ذکر شده است.

چنانچه دیوان عالی کشور رأی شعبه ای از دادگاه تجدیدنظر را نقض و آن را جهت رسیدگی به شعبه دیگری ارجاع نماید، دادگاه اخیر باید از نظر دیوان تبعیت کند یا خیر؟

اگر ایراد دیوان کشور از جهت ادله موضوعی باشد، قاعداً، دادگاه بعدی باید به آن توجه کند. مثلاً اگر ایراد این باشد که دادگاه شهادت اشخاص را که برای اثبات دعوا نامبرده شده، استماع نکرده یا به اصالت سندی که مورد انکار یا تکذیب یا ادعای جعل بوده، رسیدگی نکرده یا در فلان مورد، نظر کارشناس را جلب نکرده، دادگاه بعدی باید ایرادات مذکور را رفع و سپس مطابق استنباط خود رأی صادر کند. اگر ایراد دیوان کشور از جهت ادله حکمی باشد، یعنی مربوط به اجتهاد و استنباط دادگاه از قواعد و قوانین باشد، چون هر دادگاهی استقلال رأی دارد، مکلف نیست از نظر دیوان تبعیت کند. مثلاً، اگر دیوان کشور معتقد باشد شرط مذکور در قرارداد شرطی است برای استحکام و تقویت قرارداد، ولی دادگاه معتقد باشد که شرط مذکور، فسخ است، تکلیفی به تبعیت ندارد و می تواند طبق اعتقاد خود رأی صادر کند.

چنانچه دادگاه بدوی در ماهیت دعوا اظهار نظر کرده باشد و دادگاه تجدیدنظر آن را قرار تلقی و رأی را نقض نماید و دادگاه بدوی تمکین نکند، تکلیف چیست؟

دادگاه تجدیدنظر نمی تواند رأی ماهوی را قرار تلقی کند و اگر چنین کاری بکند خلاف است.

ولی باید به دو نکته توجه شود. اول اینکه، گاهی در تشخیص قرار و حکم اشتباه می شود، اگر رأی دادگاه این باشد که دلایل ابراز شده ادعا را ثابت نمی کند، یعنی مثلاً دلیلی وجود ندارد که ثابت کند خواننده به خواهان بدهکار است یا فلان شخص سرقت کرده یا فلان قرار داد را منعقد کرده یا فلان تعهد را پذیرفته در این صورت وارد ماهیت شده و رأی او حکم، نام دارد هر چند که خودش آن را قرار نامیده باشد. ولی اگر رأی دادگاه این باشد که مثلاً کار انجام شده سرقت نیست. یا ادعا متوجه خواننده نیست یا ادعا از خواهان قابل استماع نیست یا دعوا مسترد شده است یا موعد مطالبه فرا نرسیده است یا مدت اجاره هنوز پایان نیافته و در موعد طرح دعوی تخلیه فرا نرسیده در این صورت رأی او قرار است، هر چند خودش آن را حکم نامیده باشد. نکته دوم: این است که هدف نهائی از تمام این صحبتها تعیین تکلیف اصحاب دعوا است. اگر دادگاه نخستین و دادگاه تجدیدنظر رأی صادر شده، قرار است یا حکم است، مناقشه کنند در واقع از هدف اصلی دور شده اند. ما به عنوان قاضی حق نداریم بیش از اندازه روی حق دیگران مبادله کنیم، چون به هر حال ضررش متوجه اصحاب دعوا می شود، یعنی وقت و انرژی و پول آنها است که در این میان قربانی می شود. بنابراین، اگر دادگاه تجدیدنظر رأی دادگاه نخستین را که واقعاً حکم است، قرار تلقی و نقض کند، در واقع، ولو به اشتباه، ایرادی در پرونده مشاهده کرده که می بایست رفع شود و هر چند کار درستی انجام نداد. ولی مسلم این است که حکمی از بین رفته و وضعیت به نقطه صفر برگشته. بنابراین، دادگاه نخستین باید به جای مجادله، ایراد را رفع و مجدداً حکم صادر کند فایده این اغماض، رفع شدن ایراد و حداقل تعیین تکلیف اصحاب دعوا و گذراندن یک مرحله از هفت خوان است.

بنظر شما در اعتراض به قرار رد دادخواست تجدیدنظر که در اجرای تبصره ۲ ماده ۳۳۹ قانون آئین دادرسی مدنی توسط دادگاه بدوی صادر می گردد، نیاز به تقدیم دادخواست و تبادل لوایح می باشد؟

صورت مسئله این است که حکمی علیه کسی صادر شده و محکوم علیه تجدیدنظرخواهی کرده و چون دادخواست او در مهلت نبوده و یا نقض داشته، دادگاه قرار رد دادخواست صادر کرده تجدیدنظرخواهی را صادر کرده است. کسی که این قرار علیه او صادر شده، حق دارد نسبت به این قرار اعتراض کند و معنای این اعتراض این است که دعوا به مرحله تجدیدنظر کشیده شود. طرف مقابل حق دارد بداند نسبت به این قرار اعتراض شده است یا خیر و اگر اعتراض شده،

دلیلش چیست و اگر مایل باشد در مقام مقابله بر آید. بنابراین، قطعاً ابلاغ نسخه ای از دادخواست اعتراض به طرف مقابل، لازم است.

احکام غیابی مطابق ماده ۳۰۵ و ۳۰۶ قانون آئین دادرسی مدنی ظرف مهلت ۲۰ روز از ابلاغ واقعی قابل واخواهی شناخته شده اند. حال اگر محکوم علیه در صورت ابلاغ قانونی دادگاه، پس از گذشت مدت ۲۰ روز دادخواست واخواهی دهد، آیا دادگاه بدوی باید به واخواهی رسیدگی کند یا مطابق تبصره ۳ پرونده را به مرجع تجدیدنظر ارسال دارد؟

دادگاه نخستین نمی تواند به واخواهی ترتیب اثر دهد و باید پرونده را به دادگاه تجدیدنظر اعاده کند مگر اینکه واخواه ضمن واخواهی عذر آورده باشد.

چنانچه میزان بهای خواسته تا سه میلیون ریال باشد و واخواهی خارج از مهلت مقرر تقدیم و واخواه عذر موجهی نداشته باشد، آیا می توان تبصره ۳ ماده ۳۰۶ را اعمال نمود؟

استفاده از «میزان بها» صحیح نیست. اختصار بها احتیاج به میزان ندارد، صحیح این است که فقط «بهای خواسته» بگوئیم. در صورتی که بهای خواسته کمتر از سه میلیون و یک ریال باشد، دعوا قابل تجدیدنظرخواهی نیست.

در صورتی که دادگاه بدوی دادخواست واخواهی واخواه را که در آن به عذر موجه یا عدم اطلاع از مفاد رأی توسل جسته، در اجرای تبصره ۳ ماده ۳۰۶ به دادگاه تجدیدنظر ارسال نماید، آیا دادگاه تجدیدنظر مکلف به صدور رأی می باشد یا پرونده را با یک تصمیم دیگر قضایی باید اعاده کند؟

دادگاه نخستین نباید بدون اظهار نظر در مورد موجه بودن یا موجه نبودن عذر، پرونده را به دادگاه تجدیدنظر ارسال کند. و اگر چنین کاری کرد، دادگاه تجدیدنظر باید پرونده را اعاده کند تا دادگاه نخستین طبق شق دوم تبصره یک ماده ۳۰۶ عمل کند.

## محمد حسن خبیری - رئیس شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

### تصمیم قضایی ناشی از دیدگاه سیاسی عدالت را مخدوش می کند

دارای لیسانس حقوق قضایی از دانشگاه تهران و از سال ۱۳۵۲ شروع بکار قضایی نموده است.

مسائل سیاسی چقدر در کار قضات تجدیدنظر دخیل است؟

رسالت و وظیفه قاضی در یک کلام اجرای عدالت قضایی در جامعه است، عدالت قضایی فرآیندی است که بر اثر اجرای صحیح قوانین و مقررات حاکم بر مناسبات و تعاملات افراد

اینکه مدیر دفتر دادگاه یعنی نظم دهنده بین دادگاه و دفتر و جوابگو به ارباب رجوع از بدو تشکیل پرونده تا اتخاذ تصمیم دادگاه را عهده دار می باشد، با عنایت به تراکم کار قضات معظم و کارمندان مظلوم محترم و رابطه کاری بین دادگاه و دفتر با توجه مراتب معنونه قضات خصوصاً کارمندان صدیق از حقوق و مزایای کمی برخوردار می باشند و جوابگویی هزینه های زندگی نمی باشد. امیدوارم به این مهم نیز رسیدگی شود. لازم می دانم از مقام معظم ریاست قوه قضائیه که همیشه دلسوزانه در حد امکانات قانونی، بعضاً توجه خاصی به پرسنل قضایی و اداری از حیث مالی دارند، خصوصاً در رابطه با افرادی که لیسانس حقوق قضایی داشته و در کادر اداری انجام وظیفه می کنند، در خصوص پذیرش در ماده ۱۸۷ که موجب انگیزه و دلگرمی زیادی شده است، تشکر و قدردانی نمایم.

مشکلات پرونده ها از دادگاه بدوی: ۱- فاقد برگ شماری و نظم ویژه بایگانی، می باشد. ۲- بعضاً مشاهده می گردد که تبادل لوایح صورت نگرفته و یا در تنظیم و اخذ آن دقت کافی به عمل نیامده. ۳- دفتر محاکم بدوی از اخذ شکوائیه و یا دادخواست تجدیدنظر خودداری می نمایند، که با توجه به نص صریح قانون، چنانچه دفاتر محاکم بدوی از اخذ شکوائیه یا دادخواست تجدیدنظر امتناع ورزند، تجدیدنظر خواه می تواند مستقیماً به دبیرخانه دادگاههای تجدیدنظر مراجعه و نسبت به ثبت آن اقدام به عمل آورند که همین امر موجب اطاله وقت و سرگردانی ارباب رجوع شده و من حیث المجموع نارضایتی مردم را نسبت به دستگاه قضائی فراهم می آورد. ۴- با توجه به عدم تکمیل و یا نقص پرونده، موجب اطاله دادرسی در محاکم تجدیدنظر می گردد. ۵- مدیران محترم محاکم بدوی باید دقت بیشتری نسبت به امور محوله پرسنل زیر مجموعه خود داشته باشند تا از هر گونه نقص در پرونده ها جلوگیری به عمل آید.

نهایتاً، در راستای تأمین، عدالت قضایی، قابل تبیین خواهد بود.

■ وقتی بین اعضا شعبه تجدیدنظر که با دو نفر تشکیل می شود، اختلاف حادث شده و پرونده جهت اظهار نظر به قاضی سومی، ارجاع می گردد، نامبرده با نظر هیچ یک از دو نفر اعضا شعبه موافق نباشد، تکلیف چیست؟

فراتر از آنچه در سوال مطرح شده، حتی ممکن است بین هر سه نفر از قضات دادگاه تجدیدنظر که مجموعه قانونی آن تکمیل است، اختلاف نظر وجود داشته که راه حل مشکل، تعیین قاضی چهارم است و چنانچه باز هم مشکل حل نشود، یعنی هر چهار نفر نظر و عقیده متفاوتی از یکدیگر داشته باشند، یک نفر به این جمع اضافه خواهد شد و عملاً بسیار بعید به نظر می رسد که دو نفر از پنج نفر نتوانند در قضیه ای به توافق برسند. در هر صورت برای صدور رأی، توافق لاقفل دو نفر قاضی ضرورت دارد.

### مصطفی همایی ایبانه - مدیر دفتر کل محاکم تجدیدنظر استان تهران

## پذیرش کادر اداری در ماده ۱۸۷ موجب دلگرمی زیادی شده است

لیسانس حقوق قضایی و دارای ۲۴ سال سابقه کار در تشکیلات دادگستری می باشد. قسمت های مختلف دادگاههای تجدیدنظر استان تهران با توجه به قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بدو با یک شعبه کار خود را آغاز کرد و هم اکنون دارای ۳۶ شعبه فعال می باشد. نظر به فضای تنگ ساختمان استیجاری که متعلق به روزنامه رسمی کشور است. طبقه اول و ششم در دست روزنامه رسمی و چهار طبقه دیگر آن در اختیار دادگاه تجدیدنظر استان تهران می باشد. شایان ذکر است، ۳ شعبه دادگاه در دادگاههای انقلاب اسلامی تهران و یک شعبه نیز در مجتمع قضایی خانواده، مستقر می باشد. تعداد قضات دادگاههای تجدیدنظر ۸۲ نفر، کارمندان پیمانی ۳۲ نفر، کارمندان رسمی ۹۴ نفر و تعدادی روزمزد می باشد. و

جامعه با یکدیگر و فرد در برابر جامعه و جامعه در قبال فرد تأمین و تضمین می شود. به نظر اینجانب چنانچه گرایش ها و جهت و نبض های سیاسی، به نحوی از انحاء در تصمیمات قضایی دخالت داده شود، به عبارت دیگر چنانچه قاضی تحت تأثیرات ناشی از دیدگاههای سیاسی، تصمیم قضایی بگیرد، عدالت قضایی مخدوش خواهد شد و هر اندازه این تأثیرات بیشتر باشد، حاصل عمل قاضی با فرآیندی که عدالت قضایی نامیده شده، فاصله بیشتری خواهد داشت و با توجه به اینکه برخورداری از عدالت قضایی از حقوق اساسی اولیه هر فرد از افراد جامعه بشری است، هر گونه تحریری در این زمینه از نگاه جامعه بشری، قابل اغماض نخواهد بود. تصور می رود، آنچه، اجمالاً با رعایت ایجاز و اختصار گفته شد، بسنده باشد و بحث تفصیلی در این خصوص، ملازمه با ورود به حوزه حقوق بشر دارد که از حوصله این مصاحبه خارج است.

■ آیا در پرونده های کیفری که در مرحله بدوی، مجازات حبس طولانی مدت تعیین شده، در این مرجع، مجازات تعیین شده تخفیف داده می شود؟ به چه دلیل؟

اصلاً در تعیین مجازات و مقدار آن و مشخصاً در تعیین میزان و مدت حبس، تفاوتی بین دادگاههای تجدیدنظر و بدوی وجود ندارد و این دو نهاد قضایی از دو رویه متفاوت پیروی نمی کنند. چیزی که هست، در محاکم بدوی یک نفر تصمیم می گیرد و در دادگاه تجدیدنظر حکم دادگاه توسط سه و حداقل دو قاضی صادر می شود. تعدد قاضی در مرحله تجدیدنظر موجب می شود که نسبت به موضوع در افقی بازتر و عرصه ای وسیع تر نگرینده شود و همین تفاوت کیفی در نگرینده به موضوع، بعضاً، تقلیل مدت حبس تعیین شده از سوی دادگاه بدوی را سبب می شود. مثلاً، در موضوعی که قانون مجازات، حبس را بین شش ماه تا دو سال تعیین کرده، قاضی بدوی بر اساس نگرش خود هیجده ماه حبس را مناسب تشخیص داده و دادگاه تجدیدنظر بر اساس نگرش متفاوت خود به کیفیتی که گفته شد، مدت یکسال را مناسبتر تشخیص داده و مدت حبس را کاهش می دهد. حتی ممکن است جهات مخففه ای وجود داشته باشد که از دید دادگاه بدوی پوشیده مانده و دادگاه تجدیدنظر با فرصت و امکان بیشتری که در اختیار دارد و تحت تأثیر عوامل مؤثر از قبیل فشار کار و شرایط خاص پرونده در مراحل اولیه نمی باشد، به آنها توجه کرده و میزان حبس را از حداقل قانونی نیز کاهش داده یا تبدیل به جزای نقدی کند. و این همه، اختلاف رویه بین محاکم بدوی و تجدیدنظر تلفی نمی گردد، بلکه از آثار و تبعات دو درجه ای بودن رسیدگی است که



مصطفی همایی ایبانه



مصطفی همایی ایبانه